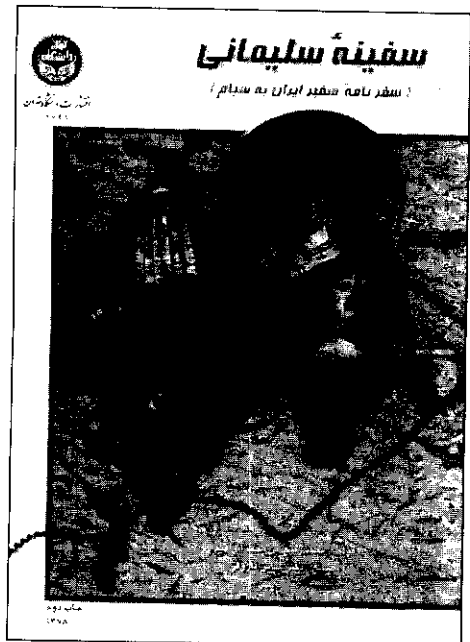


# سفینه سلیمانی

نخستین سفارتنامه فارسی از اولین هیات سیاسی ایران به دربار سیام  
در قرن یازدهم هجری\*

○ امیر سعید الهی



○ سفینه سلیمانی

○ تألیف: محمدریغ بن محمد ابراهیم

○ به کوشش: دکتر عباس فاروقی

○ ناشر: دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۵۶، چاپ دوم ۱۳۷۸، تهران

سفینه سلیمانی گزارش ماموریت اولین هیات سفارتی ایران است که در سال‌های ۸۶ - ۱۶۸۵م. از جانب شاه سلیمان صفوی، پادشاه ایران به دربار نارای کبیر، پادشاه وقت سیام (۸۸ - ۱۶۵۷م) به شهر «ناو» (آیودایا) گسیل شده است. اهمیت نارای کبیر که یکی از بزرگترین سلاطین سیام محسوب می‌گردد از این نظر است که وی مانند شاه عباس صفوی اولین پادشاه سیام است که درصدد افتتاح باب روابط سیاسی میان سیام و کشورهای خارجی برآمد و سفرهای متعددی را به دربار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه و شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران و احتمالاً فرمانروایان چین و امپراطوری مغول هند اعزام داشت که بعضی از آنها از ادامه راه باز ایستادند و بعضی دیگر با مشقت ماموریت خود را تحقق بخشیدند. نیز در زمان او بود که اولین سفرای انگلیس، فرانسه و سپس ایران وارد دربار سیام شدند. عزیمت هیات سفارت ایران به دربار سیام که حدود ۵۵ سال پس از درگذشت شیخ احمد قمی انجام می‌شد در واقع پاسخی به سفارت حاجی سلیم مازندرانی،



## سفینه سلیمانی گزارش ماموریت اولین هیات سفارتی ایران است که در سال های ۸۶-۱۶۸۵م. از جانب شاه سلیمان صفوی، پادشاه ایران به دربار «نارای کبیر» پادشاه وقت سیام (۸۸-۱۶۵۷م) به شهر «ناو» (آیودایا) گسیل شده است

### ایرانیان مقیم سیام از سال ها پیش، از جوامع ذی نفوذ در آن کشور بوده و مقامات بزرگ کشوری و لشگری در اختیار آنها بوده است و در اکثر اوقات طرف مشورت شاهان سیام قرار می گرفتند

سفیر مسلمان و ایرانی تبار پادشاه سیام بشمار می رفت که در سال ۱۶۸۲ م با هدایای گران قیمت و مفصلی به حضور شاه سلیمان صفوی رسید و خود همراه با همین هیات مجدداً به سیام بازگشت ولی بنا به عللی معضوب پادشاه سیام گردید.

ریاست این هیات و وظیفه سفارت را محمدحسین بیگ برعهده داشته و واقعه نویسی سفر یا تحریر سفینه سلیمانی را شخصی بنام محمدربیع به انجام رسانده است. این هیات پس از شش ماه توقف در بندرعباس در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۶۸۵م. با یک کشتی انگلیسی، ابتدا به مسقط و سپس به بندر مدراس (هند) و از آنجا و از طریق جزایر «اندامان» و خلیج بنگال به بندر «مرگی» (که در حال حاضر در باریکه جنوب شرقی میانمار یا برمه واقع است) عزیمت و پس از چند روز توقف روانه بندر «تناسری» گردیده است و در اواخر سپتامبر همان سال پس از حدود سه ماه دریانوردی به بندر تناسری در شمال «مرگی» رسیده اند که در آن زمان در قلمرو سیام بوده ولی فعلاً در خاک میانمار واقع است. آن منطقه امروزه، «تناسریم» نامیده می شود.

در بندر «تناسری» محمدحسین بیگ که مقام سفارت را برعهده داشته بعلت ابتلا به بیماری استسقا (عطش زیاد) فوت می نماید و بقیه اعضای هیات (البته با تلفات بیشتر) از طریق «پتچابوری» عازم شهر ناو یا «آیوتایا» واقع در ۸۰ کیلومتری شمال بانکوک) می شوند. در نزدیکی شهر هیات عریضه ای مشتمل بر شرح ماموریت خود و چگونگی ورودشان به سیام تهیه و برای پادشاه ارسال می دارد. ولی فردای آن روز به هیات اطلاع داده می شود که پادشاه در شهر «ناو» نیست و در «لوو» (louvo) (لپ بوری فعلی، درصد کیلومتری شمال آیوتایا) اقامت دارد. به همین علت هیات مذکور عازم شهر «لوو» می شود و پس اقامت در عمارتی که در اصل به دستور پادشاه سیام برای پذیرایی از سفیر فرانسه بنا شده بود، عریضه را به حضور شاه می فرستند و قرار می شود که یکی از اعضای هیات بنام «ابراهیم بیگ» (به جای محمدحسین بیگ مرحوم) نامه شاه سلیمان را طی مراسمی به نارای تقدیم نماید. اما بروز اختلاف بر سر امور تشریفاتی و نحوه تقدیم نامه به شاه باعث می شود شرفیابی ابراهیم بیگ به حضور شاه بیش از بیست روز به تأخیر افتد تا اینکه بالاخره مراسم انجام و نامه شاه سلیمان صفوی به نارای، پادشاه سیام تقدیم می شود. پس از آن اعضای هیات در مناسبت های مختلف به حضور «نارای» رسیده و درالتزام رکاب او در مراسم مختلف از جمله شکار فیل و ضیافت های شاه

شرکت می نماید و شاه نیز در هر نوبت آنان را مورد تفقد قرار می دهد.

پس از مدتی اقامت در «لوو» شاه عازم شهر ناو (آیوتایا) گردیده و هیات ایرانی نیز پس از چند روز به آیوتایا می رود و مدتی نیز در آن شهر اقامت گزیده و همچنان در مراسم مختلف شاه را همراهی می کنند تا اینکه در ۷ ژانویه ۱۶۸۷م شاه هیات مذکور را همراه با نامه ای برای شاه سلیمان روانه ایران می نماید. اعضای هیات در راه بازگشت با یک کشتی تجارتی و با مشقت زیاد ابتدا به پطانی رفته، از آنجا پس از سه ماه سرگردانی در ناحیه بندر مالاکا و سپس جزیره دنگدنگ سرانجام به بندر کوچین (یکی از بنادر مهم جنوب غربی هند واقع در ناحیه مالایار) رسیده و در آنجا به علت خرابی کشتی و نبودن موسم باد مدت هشت ماه اقامت می نمایند و سپس در ادامه حرکت به سمت ایران در راه با دزدان دریایی مواجه شده و کشتی آنها توسط انگلیسی ها در نزدیکی بندر «سورت» واقع در (جنوب شرقی گجرات) متوقف می شود. این هیات سپس به بندر بمبئی روانه شده و پس از یک توقف سه ماه و نیمه در آنجا عازم بندر عباس می شود و در راه با گروه دیگری از دزدان دریایی درگیر و پس از برخوردی طولانی با آنها در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۶۸۸ م پس از نزدیک به سه سال وارد بندرعباس می شوند.

شایان توضیح است که ایرانیان مقیم سیام از سال ها پیش، از جوامع ذی نفوذ در آن کشور بوده و مقامات بزرگ کشوری و لشگری در اختیار آنها بوده است و در اکثر اوقات طرف مشورت شاهان سیام قرار می گرفتند. سفینه سلیمانی، علاوه بر اینکه دارای اطلاعات ذی قیمتی درباره اوضاع وقت سیام و ایرانیان مقیم آنجا می باشد، نشان دهنده نفوذ بسیار زیاد ایرانیان در دربار و دستگاه های حکومتی وقت و حتی نقش آنان در تغییر و تحولات سیاسی سیام می باشد. این کتاب همچنین حاوی اطلاعات ارزشمندی از اوضاع فرهنگی، سیاسی، تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی مردم و اقوام خاور دور مثل سیام، چین، ژاپن، فیلیپین، سیلان و هندوستان است که همت آقای دکتر عباس فاروقی استاد وقت دانشگاه تهران در تصحیح و توضیحاتی که به کتاب اضافه نموده اند آنرا به یک دایرةالمعارف تاریخی و جغرافیایی آسیا تبدیل کرده است. کتاب مذکور از روی نسخه خطی منحصر بفرد موجود در دایره مخطوطات شرقی کتابخانه موزه بریتانیا تصحیح و در سال ۱۳۵۶ از سوی انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است. نسخه دیگری از این کتاب نیز در کتابخانه ملی ملک واقع در تهران مضبوط است. در عین حال خلاصه ای از این کتاب بزبان

انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۷۲ در لندن منتشر شده است و از قرار مسموع ترجمه تایلندی آن نیز در دست انجام است.

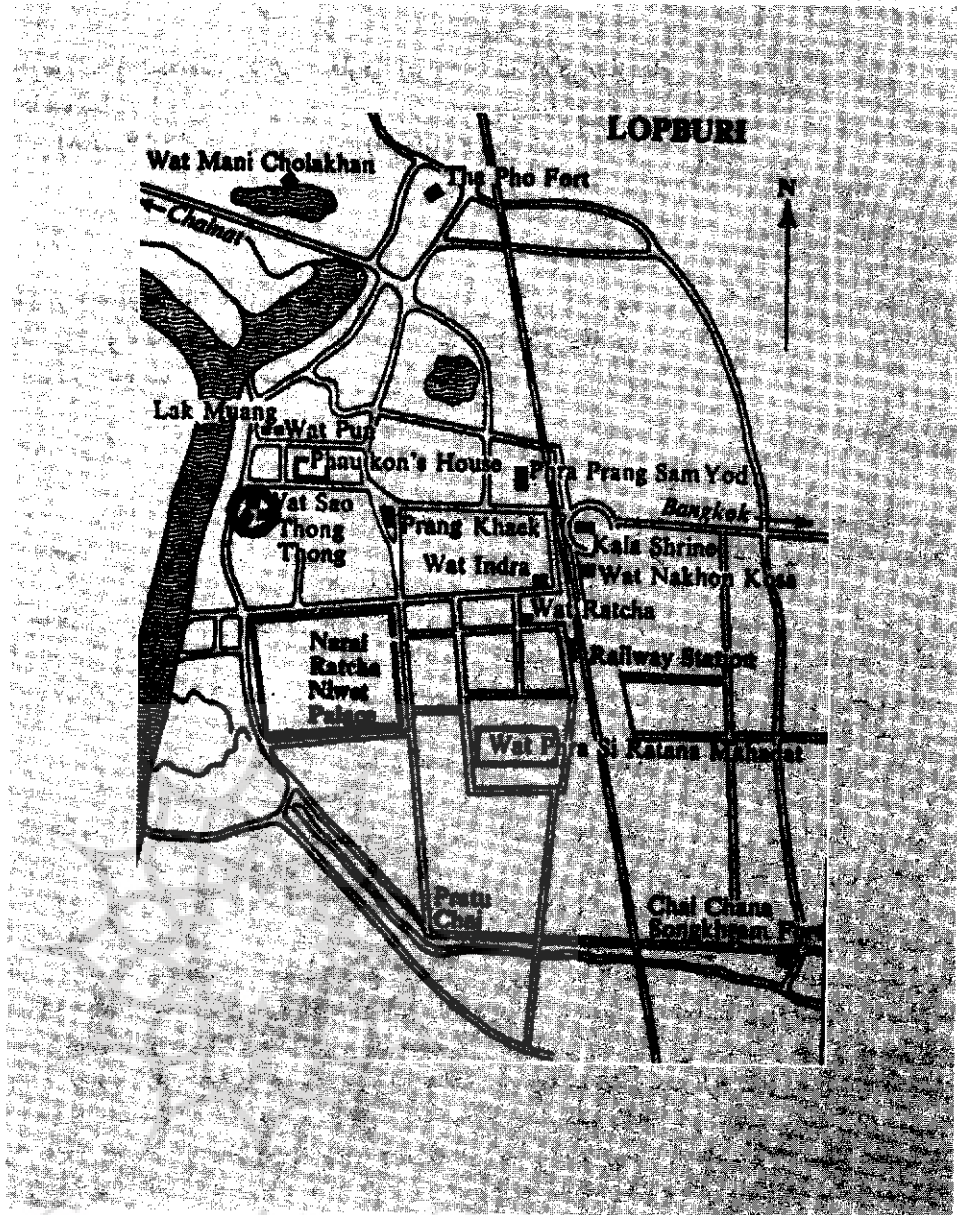
اهمیت دیگر سفینه سلیمانی در این است که این کتاب را باید اولین سفارتنامه فارسی بشمار آورد و تصور نمی رود قبل از آن، اثری به زبان فارسی در شرح ماموریت سفرای اعزامی ایران به سایر کشورها در دست داشته باشیم.

#### سیام و وضعیت دربار:

قبل از آنکه به ادامه شرح سفرنامه بپردازیم لازم است اوضاع دربار سیام و میزان نفوذ ایرانیان در تحولات سیام آن زمان را در هنگام ورود سفیر ایران به «آیوتایا» شرح دهیم:

سیام و برمه را در ادبیات قدیم ایران «بلالذهب» و پیروان بودا را «صحاب البده» می خوانند و به نوشته مولف سفینه سلیمانی به اعتقاد مردم ایران نسب سیامی ها به سام بن یافث بن نوح میرسد. «و چون در گفتار و لغت، آن جماعت نهایت عجز دارند... این سان باشد که ایشان را سیام گفته باشند. یا آنکه به زعم بعضی مورخین که سیامک بن کیومرث را صاحب اولاد میدانند نسب ایشان را به سیامک رسانند و بکثرت استعمال، سیام شده باشد.» و در جایی دیگر می نویسد: «مردم ایرانی و فرنگ، ایشان را سیام می خوانند و خود، خود را از نسل تانی می دانند که به اعتقاد ایشان یکی از اهرمندان و جنیان است.» (ص ۸۵) جالب آنکه مولف در نوشته های خود برای اشاره به سرزمین چین فعلی کلمه «خطا» (ختا) را به کار می برد و برمه فعلی را «بیگو» می نامد که قبلاً «حمساواتی» نامیده می شد و در مورد شهر «آیوتایا» پایتخت وقت سیام می نویسد: «مترددین مردم ایران به قرینه و قیاس اینکه چون این مکان در سمت چین واقع است آنرا «ماچین» و به اعتبار اینکه مدار تردد و تمشیت امور آن حدود به ناو و به سنوبک (نوعی قایق) است به «شهر ناو» نامیده اند، نهایت اینکه سکنه آن دیار به زبان خود آن ولایت را آیوتایا یعنی «شهر بزرگ» می خوانند و فرنگیان و ارباب شناخت که پی به آن جا برده اند در کتب خود سیام نوشته اند.» (ص ۸۵)

ظاهراً قدیمی ترین مرجعی که در زبان فارسی از آیودیا، پایتخت قدیم سیام نامبرده مطلع السعدین و مجمع البحرین، اثر عبدالرزاق سمرقندی است که آنرا «شهرنو» می خواند و آن، در واقع تحریف شده «شهرناو» است. این شهر در حوالی سال ۱۳۵۱ میلادی در جزیره ای از رود «چائوپرایا» (منام) بنا شده است و از قرن ها قبل جوامع بزرگی از ایرانیان به این منطقه رفت و آمد می کرده اند که



خود (بنام پرنس سو تاماراچا) را به مسند می‌نشانند و بعد از چندی قریب به صد نفر از مردم ایران در آن ولایت بهم می‌رسند... او نیز بفکر دفع عم افتاده با مردم ایران و فرنگیان تمهید کرده در محرم مردم ایران را به تعزیه بازداشته و با ایشان قرار داده بود که شما روزی که با جمعیت به حضور (شاه) می‌روید من نیز از عقب با جمعی خواهم آمد... مردم ایران در این هنگام فرصت غنیمت کرده و به بهانه تفرقه با جمعیت تمام داخل خانه پادشاه می‌شوند و شروع بجنگ و جلال نموده خانه شاه را به توپ گرفته کار را بر او تنگ می‌گیرند و چون شاهزاده (نارای) می‌رسد فریاد برآورده و به مردم ایران می‌گوید یا علی یا علی بگوئید و خود را به خانه شاه برسانید و شاه جای قرار نمی‌یابد... شاهزاده خود را به تخت رسانیده... و بتاريخ شهر محرم الحرام ۱۰۶۸م (۲۶ اکتبر ۱۶۵۶م) بر مسند سلطنت می‌نشیند. (ص ۹۵ - ۹۲)

امروز بیشتر منابع تاریخ سیام یا تایلند هم اذعان دارند که نارای کبیر با کمک ایرانیان به سلطنت رسیده است.  
صدارت عبدالرزاق گیلانی:

محمد ربیع که در سال‌های آخر سلطنت سی ساله نارای به سیام سفر کرده در ادامه این مطلب راجع به سال‌های اولیه سلطنت وی می‌نویسد: «چون سلطنت به او منتقل می‌شود مدار مهمات خود را بدست عبدالرزاق نام از زادگان مردم گیلان که در آن ولایت متولد و با پادشاه نشو و نما یافته بزرگ شده بود می‌گنارد و او را مشیر و صاحب اختیار خود می‌سازد و مومی الیه چنانچه لازمه کم ذاتان و لثیمانست مرتبه خود را گم کرده تمام اوقات را به ظلم و ستم و فسق و فجور تا چندین سال می‌گذراند... تا آنکه خود را از جمله معتمدین گردانیده افعال ناشایست او مشهور و پادشاه از فریاد و فغان مردم از خواب غفلت بیدار و مخبر می‌شود و هرچند او را از آن امور شنیعه ممنوع می‌ساخته مفید نمی‌افتد تا خود را مغضوب ساخته در حبس جانش از زندان تن نجات یافته خلاص می‌شود». (ص ۹۶ - ۹۵)

#### وزارت آقا محمد استرآبادی:

«... بعد از آن آقا محمد نامی که... الحق از افعال و اعمال و آثار او اظهار می‌شود (که) مردی نیکو خصلت، پسندیده صفات، خوش ذات و مجموعه صلاح و سداد و از مردم دارالمومنین استرآباد بوده و به تقویت تجارت به آن ولایت رفته ساکن شده بوده و زبان و دستور و قواعد آن ملک را فرا گرفته دراندک وقتی خود را به مرتبه اعتبار رسانیده وزیر و صاحب اختیار و مشیر این پادشاه می‌شود. الحق مردی مدیر و کارآزموده بوده و از علم تاریخ و سیر خبر داشته. آنچه بالقوه‌اش بوده به عمل آورده، در آبادی و انتظام امور آن مملکت سعی جمیل بظهور میرسانیده و طریق سلطنت و سیاست و بزرگی و عظمت و اکل و

و به کسب و تجارت مشغول شدند. گفته می‌شود که شیخ احمدقمی که در نبرد سال ۱۵۹۳ م سیام و برمه از خود رشادت و تدبیر نشان داده بود. بتدریج مورد توجه دربار واقع و از طرف پادشاه در رأس امور بندر ایودیا قرار گرفت و تا سال ۱۶۲۸ م در مقام خود برقرار بود و پس از وی نیز بنا به بعضی اقوال فرزند و نواده‌اش در دربار سیام دارای مقامات بالا بوده‌اند. مولف سفینه سلیمانی از شیخ احمد قمی نامی نمی‌برد اما درباره نفوذ ایرانیان در دستگاه سلطنت سیام چنین می‌نویسد:

«در زمان سلطنت و اقتدار این شاه (ناروسون) قریب به سی کس از مردم ایران در آنجا به زیادتی انتفاع مسکن می‌نمایند و هریک را خانه و جایی داده نهایت رعایت و عزت می‌کرده‌اند و به هریک خدمتی مرجوع میدارند. چون پادشاه حال (نارای) بحد تمیز میرسد همیشه بخانه مردم ایران میامده و از اکل و شرب و طور وضع ایشان محظوظ می‌شده و از آنجا اطور فرا می‌گرفته و بعد از فوت والدش (شاه پراسات تونگ) حسب الوصیه پسر بزرگ او (برادر نارای بنام پرنس جای) را به سلطنت می‌نشانند و این پادشاه رشک بر آن می‌برده و به فکر دفع برادر می‌افتد... و بامداد به خلوتگه برادر رفته و او را بقتل رسانیده و عم

یکی از معروفترین آنها خواجه ذوالنور است که به همراه وارتما و گروهی از تجار ایرانی در اوایل قرن شانزدهم از کشور فعلی برمه دیدار کرده و سخاوت او، پادشاه پیگو (برمه یا میانمار امروزی) را سخت تحت تاثیر قرار داده است.

یکی از ادوار اقتدار جامعه ایرانیان در سیام دوره سلطنت ناروسون، در اواخر قرن شانزدهم میلادی است که هجرت شیخ احمد قمی از ایران به سیام نیز در دوره سلطنت این پادشاه روی داده است. ناروسون کبیر یکی از معروفترین پادشاهان سیام است که پس از چندین سال اسارت در برمه به سیام بازگشت و پس از مرگ پدر (۱۵۹۰م) و تصاحب تاج و تخت سیام موفق شد در نبردی که در سال ۱۵۹۳ م در گرفته قدرت برمه را که مدت ۱۵ سال سیام را در تصرف خود داشت در هم شکسته و کشور سیام را از تسلط خارجی نجات بخشد. وی شهرهای «تاوی» و «تاساری» را از اشغال برمه خارج ساخت و بدین ترتیب کشور سیام به خلیج ینگال راه یافت.

در زمان سلطنت ناروسون بود که گروهی از تجار ایرانی اهل قم به پیش قدمی شیخ احمد قمی به سیام آمده و در محله کائی در شهر آیونایا پایتخت سیام مستقر

## سفینه سلیمانی، علاوه بر اینکه دارای اطلاعات ذی قیمتی درباره اوضاع سیام و ایرانیان مقیم آنجا می‌باشد، نشان‌دهنده نفوذ بسیار زیاد ایرانیان در دربار و دستگاه‌های حکومتی وقت و حتی نقش آنان در تغییر و تحولات سیاسی سیام می‌باشد

تردد ندارند فرستاده (ص ۱۰۱ - ۱۰۰).

### صدارت یکی از اهالی شوشتر:

«... بعد از آن مردی دیگر از مردم ولایت شوشتر که به اصل و نسب و خوبی و آدمیت از دیگران ممتاز بود و نسبت وی به مرحوم ملا حسنعلی شوشتری می‌رسیده و الحق مرد فهمیده و صاحب شعور کاردانی بوده که بزبان و دستور آن ولایت ربطی و اطلاع عظیم داشته (پادشاه) مدار مهمات خود را به او رجوع می‌کند و در اندک وقتی احدی از مردم خراسان از راه عناد او را در روز به قتل می‌رساند. (ص ۱۰۰)».

### وزارت فالکن:

بدین ترتیب نارای پادشاه سیام از ایرانیان روی برمگرداند و یکی از مسیحیان بنام کنستانس فالکن را که در اصل یونانی بوده و بعدها به خدمت انگلیسی‌ها و سپس فرانسوی‌ها درآمده و از سال ۱۶۷۸م در سیام مقیم و چندی بعد به کیش کاتولیک پیوسته بود از سال ۱۶۸۵ م. به صدارت برمبگمارد و این همان کسی است که در هنگام ورود هیات سیاسی ایران به دربار سیام صدارت و وزارت اعظم کشور را برعهده داشته است. محمد ربیع در این زمینه می‌نویسد: «از ابتداء سلطنت این شاه (نارای) تا چند وقت قبل از این تمام امور مملکت و مهمات آنجا بدست مردم ایران و منشاء اقتدار پادشاه معظم الیه در سلطنت ایشان بوده‌اند و در این اوان بنابرفوت آقا محمد استرآبادی که وزیر و مشیر او بوده... و عدم رشد ایرانیان و وجود نفاق و کمی اتفاق ایشان، بی انتظامی تمام دربنیان سلطنت و قواعد آن مملکت راه یافته و جهت دیگر آنکه از مردم سیام که مانند نسانس از عقل و خرد بی نصیب‌اند و بکار و امور کلی نمی‌توانند پرداخت و پادشاه آنجا از راه احتیاط ایشان را امین خود نساخته، حرامزاده‌ای از مردم نصارا که سابقاً عمله کشتی بوده... و به اندک وقتی زبان و دستور قواعد آن ملک را فرا گرفته... و حالی که قریب چهار سال است مدارالمهمام سر کار او گشته (و) در فکر دفع و آزار مردم ایران است. و با آنکه مردم ایران مدت‌ها آزار کشیده‌اند و این شاه را به کرم و عدل به مردم شناسانیده‌اند حال نصرانی مذکور تغییر رای او داده... و باین امر بازداشته که... باید جمعی از فرنگیان ملازم نموده چند فروند جهاز ساخت و قاطع طریق مترددین و تجار که بهر طریق می‌شوند گشته (و دستور داد که) اموال کشتی و اسباب ایشان را گرفته بیاورند... لهنذا در اینوقت تجار مترددین بآن ولایت کمتر می‌آیند و باعتبار حرکت ناشایستی که با پادشاه انگلیس کرده‌اند سرنزاع برداشته و مقرر داشته که همه جا جهازات او را بگیرند و حکم نموده که از طایفه انگلیس احدی در آن ولایت نماند و اگر متباعد نیز بدین منوال آن نصرانی صاحب اختیار باشد عنقریب سلطنت و

شرب از روی حکمت عملی آموخته... و تعلیم به تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن مینداده (ص ۹۶)... پادشاهان آن ولایت را استقلال و ملازم و سپاهی نیست و از این جهت بوساطت فرزین عقل آقا محمد وزیر، کس به طرف هندوستان فرستاده قریب به دوپست نفر از مردم ایران خصوصاً مردم استرآباد و مردم مازندران که جلالی وطن نموده (بودند) به آن ولایت آورده ملازم رکاب شاه گردانیده‌اند و وزیر مواجب ایشان را مبلغی که زیاده از بیست تومان و کمتر از دوازده تومان نبوده مقرر میدارد و به جهت هریک خانه علیحده و دو نفر رعیت و یک راس یابو و زین و یراق و علیق آنرا از سرکار (پادشاه) تعیین و به جهت ایشان هر ساله یک دست رخت لایق و دیگر جزئیات ضروریات ایشان از سرکار (شاه) می‌گرفته (ص ۹۸)».

### سرانجام آقا محمد:

«ایرانیان که از هندوستان به سیام مهاجرت کردند (بنابر کم ذاتی و بد طینتی که لازمه دونانست شروع به فتنه و فساد و خد و حسد و عداوت و عناد کرده در برابر این همه محبت مشارالیه... اثبات خیانت او می‌نمایند و مکرر بعرض (شاه) میرسانند که در هندوستان همه ما را مغول می‌گویند و ما همه از یک ولایتیم و یک مرتبه داریم و همه ایرانی ایم و تفاوت فیمابین ما نیست و آقا محمد بنابر آنکه بعضی به او نسبت دارند رعایت نموده و ترضیح مال شما کرده مواجب زیاده (ترازما) به ایشان میدهد... و شاه آقامحمد را غضب نموده می‌فرماید یا خیزران هر دو لب آن بیچاره را دوخته تا بکروز می‌گذراند و مواجب همه را قطع کرده همه را مساوی هرساله مبلغ دوازده تومان قرار می‌کنند... و آقا محمد بیچاره حال مدتی است که از دست محنت ایشان خلاص و فوت شده و از او دو نفر پسر که بحد تمیز نرسیده و در عین جهالت و جوانی مست باده بی پروایی بوده‌اند میماند». (ص ۹۹ - ۹۸)

### فرزندان آقا محمد استرآبادی:

«و بنابر آنکه این پادشاه را بزرگ کرده نهایت رعایت و شفقت درباره ایشان داشته وساعتی از خود جدا نمیکرده و یکی را بختاب «چوچی» (چانوجای) و دیگری را به لقب «چوکیا» (چانوکیا) که یکی بمعنی جگر پاره و دیگری بمعنی دل است موسوم می‌سازد و بعد از فوت پدر منصب او را به ایشان وامیگذارد که وزیر و سرکرده مردم ایران بوده... و جماعت ایرانی بنابرحسد و عداوت، ایشان را به لهو و لعب و بی محصلی وامی‌دارند و هر چند به پادشاه این معنی رسیده و ایشان را منع می‌کند مفید نیفتاده در آخر رابطه با برادر شاه درست ساخته تمام اوقات با او صحبت میداشته و الفت می‌کردند... بدان سبب پادشاه ایشان را مغضوب ساخته به محنت شکنجه و آزار می‌اندازند... و ایشان را به جنگل و جایی از مملکت خود که احدی در آنجا

مملکت آن پادشاه در معرض زوال خواهد بود (ص ۱۰۹ - ۱۰۷ و ۵۴ - ۵۳).

### شرفیابی هیات بحضور نارای کبیر:

در روز موعود ابراهیم بیک و سایر اعضای هیات پس از برداشتن نامه شاه سلیمان روانه «عمارت تخت» یا کاخ سلطنتی می‌شوند و پس از گذشتن از قسمت‌های مختلف آن به نزدیکی تخت شاه سیام می‌رسند و در برابر وی سری فرود آورده و ابراهیم بیگ نامه شاه ایران را در ظرف مرصع مخصوصی گذاشته و آن را نزدیک تخت می‌برد: «... شاه سر از تخت برآورده به دو دست سرفراز نامه والا را گرفته بوسیده به تاج و چشم و سینه خود متصل ساخته برمیان تخت خود جای داده و به وساطت دیلماج (مترجم) تکلیف نشستن به این بندگان کرد... و فرمود که از ابراهیم بیک و کالونگان (باریافتگان) بپرسید که ولینعمت شما (شاه سلیمان) در وقت بیرون آمدن شما به صحت و سلامت در خراسان تشریف داشت؟ گویا ایشان ایران را منحصر در خراسان میدانند... دیگر فرمود که آیا ولینعمت عالمیان را با احدی نزاع و جدالی نیست؟ (که البته در هر مورد ابراهیم بیک پاسخ لازم را بعرض میرسانیده است)... بعد از آن فرمود که موسم رفتن شما دور است در اینجا باشید تا اینکه وقت موسم شما را روانه خواهیم کرد و کاری که داشته باشید به وزیر بگویید که انجام نماید. بعد از آن در تخت را پوشید و مجلس به آخر رسید و این بندگان از آنمکان به خانه خود آمدیم» (ص ۶۱ - ۶۰).

در بقیه مدت اقامت هیات ایرانی در «ایوتایا» محمد ربیع به شرح گفتارهای جسته و گریخته‌ای که پادشاه سیام با ابراهیم بیگ مطرح می‌کرد و یا به شرح مجالس گوناگونی که در حضور شاه برپای شده و هیات ایرانی نیز حضور داشتند پرداخته است از جمله «مراسم شکار فیل و گرفتن و صید فیل، شرح ضیافت شاه، شرح ضیافت و وصف شکار ببر و طریق صید آن، تفصیل شفقت شاه، نقل شکار جگر که» از جمله عناوین دیگری است که محمد ربیع به شرح دقیق آنها پرداخته است و ما برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها صرفنظر می‌نماییم و در اینجا فقط به بعضی از اشارات او در مورد مردم و دربار و ایرانیان مقیم سیام می‌پردازیم:

### مردم سیام در سفینه سلیمانی

سیاحان غربی تعداد مسلمانان پایتخت سیام را در نیمه قرن ۱۶ یعنی یکصد و سی سال قبل از مسافرت هیات ایرانی، حدود سی هزار خانواده ذکر کرده و نوشته‌اند که در آن زمان در ایوتایا ۷ مسجد وجود داشته است. محمد ربیع در سفینه سلیمانی آماری از مسلمانان آن روزی سیام ارائه نمی‌دهد ولی در مورد جمعیت شهر «تانسری» می‌نویسد: «در آنجا قریب به شش هزار خانواده از مردم سیام

**هیات اعزامی از طریق خلیج سیام و با مشقت فراوان**  
**(بعثت سوراخ شدن کشتی) ابتدا خود را به پطانی که امروزه از نواحی مسلمان نشین و**  
**معروف جنوب تایلند است رسانیده‌اند... و پس از عزیمت از پطانی مدت سه ماه**  
**در ناحیه بندر ملاکا سرگردان شده و سرانجام به بندر کوچین**  
**(از بنادر مهم جنوب غربی هند) رسیده... سپس از طریق بندر سورت،**  
**بندر مومبای به بندر عباس می‌رسند و در راه مشکلاتی چون طوفان،**  
**نبودن کشتی و حمله دزدان دریایی را پشت سر می‌گذرانند**

اما قدیمی‌ترین مرجعی که در زبان فارسی از آلودیا، پایتخت قدیم سیام نام برده،  
 مطلع سعدین و مجمع البحرين، اثر عبدالرزاق سمرقندی است که آنرا  
 «شهرنو» می‌خواند، و آن، در واقع تحریف شده «شهرناو» است

اما بیشتر مردم تاریخ سیام یا تایلند می‌گویند که تارای کبیر  
 همان تارای کبیر است

و مسلمانان هندوستانی از شافعی و حنفی و دیگر هندو و  
 فرنگی مسکن دارند» (ص ۴۰) و در جایی دیگر سیاست  
 مذهبی پادشاه سیام را که نشان‌دهنده عدم وجود تعصبات  
 مذهبی در آن می‌باشد چنین شرح می‌دهد: «بااعتبار  
 وزیرنصرانی (فالکن)، فرنگی بسیاری از هر طائفه با  
 کشیشان به آن ولایت آمده و مردم آن دیار نیز ایستادگی  
 در مذهب خود ندارند و بمقتضای «لناس علی دین ملوکهم»  
 زن و مرد ایشان در پیش هر کس باشد بمذهب ایشان  
 می‌رود. چنانچه از مردم ایران که در آن ولایت ساکن شده  
 و (با زنان سیامی) تاهل اختیار کرده‌اند همه همسران خود  
 را به دین خود درآورده و مسلمان کرده‌اند. و همچنان  
 جماعت نصارا قریب به پنج شش‌هزار کس را به مذهب خود  
 برده‌اند و چون این معنی را به شاه عرض کرده‌اند فرمود که  
 مرا در این باب کار نیست هر کس به هر دینی که خواهد  
 باشد باید که از رعیتی من بدر نرود و همچنان هر طائفه که  
 در آن ولایت هستند ایشانرا بدین خود درمی‌آورند و اینکه  
 پادشاه قلیاً چه مذهب دارد الله اعلم» (ص ۱۱۸).

از جمله الهه می‌دانند قتل و جنگ هرگز با ایشان نمی‌کنند  
 (ص ۹۴).

#### اعتقادات:

«جماعت سیام به هیچ شریعتی و ملتی قابل نشده‌اند  
 و در مدت توقف از دانشمندان قوم ایشان... تحقیق و  
 مشاهده شد که کیش ایشان بت پرستی و مذهب تناسخ  
 است و تناسخ عبارت از انتقال نفس است از بدنی به بدنی  
 دیگر... مراتب نسخ باعتبار درجات افعال و اعمال  
 برمیگردد... و الحق اهل حق و دین و ارباب شرع و یقین.  
 به هیچ وجه تناسخ را جایز نداشته‌اند.» (ص ۱۱۰ - ۱۰۹)  
 «در تجرع و فجور نهایت اصرار دارند و چنین نیست  
 که مثل سایر بت پرستان بت مخصوصی و هیئت و شکل  
 مشخصی را ستایش کنند بلکه هرکس از گیج و چوب و  
 گل صورتی سازد بجای گذارده پرستش می‌کند و چنین  
 نیست که به همین بت پرستی تنها اکتفا نمایند بلکه هر  
 ناحقی را حق میدانند و همه مخلوقات را بغیر خالق ستایش  
 می‌کنند. مثل آفتاب و آب و آتش و از ماه تا ماهی و  
 بعضی از حیوانات بری و بحری را خدا می‌دانند و محققین  
 این طائفه را حرف آنکه ما از وصول معرفت جلال و ادراک  
 کمال ایزد متعال عاجزیم باید که تقرب بوسایط جوئیم و  
 آنها را نصب العین خود سازیم... تا بوسیله ایشان به رب  
 الارباب نزدیک شویم... و بعضی می‌گویند که باری تعالی  
 خود را به صورت اشخاص ظاهر می‌کند.» (ص ۱۱۲) «و  
 می‌گویند آدمیان همچون گیاهانند می‌رویند و می‌میرند و  
 بعد از چندین هزار سال که می‌گذرد دو کس احداث می‌شود  
 یکی مذکر و یکی مؤنث و ابتدای دور دیگر می‌شود و  
 قیامت عبارت از آنست» (ص ۱۱۳).

#### روحانیون:

«و علمای این طائفه را به زبان خود «رویی»  
 می‌گویند... که به کار و شغل دنیا متوجه نشده بی رخت و  
 لباس و متاعی دست از لوازم زندگی کشیده و در راه باطل  
 ثابت قدم می‌باشند و به اجماع، منکر تزویج‌اند... حتی  
 شاهزادگان ایشان در صغر سن به خدمت روئیان به بتخانه‌ها  
 آمده به جاروبکشی مسکن بتان اشتغال داشته باشند و به  
 ریاضت نفس تن در داده آداب و شرایط کیش خود را فرا  
 می‌گیرند» (ص ۱۱۳).

«و خلاصه موعظه ایشان آنکه ترک دنیا بکنید و از  
 لذات بیوفای او بگذرید و خواب و خورش کم کنید و از  
 عبادت اصنام غافل نشوید و طمع در مال مردم نکنید و  
 در ساختن و آبادی بت خانه‌ها بکوشید و با آنکه مملکت  
 ایشان وسعتی ندارد و قریب به پنج هزار بتخانه بیش  
 است، می‌گویند که بتخانه بازسازی و آنچه دارید در زیر پای  
 بتان دفن کنید» (ص ۱۱۴).

«و سکنه آن ولایت را اعتقاد آنست که این جماعت  
 هادی راه ضلالتند و بدون وجود ایشان کار ماه تباه است و  
 از مال ما نصیب و بهره دارند و چیزی که به ایشان داده  
 شود صرف و خوردن آن حرام است» (ص ۱۱۵).

بعضی از خصوصاتی که مولف سفینه در مورد مردم  
 تایلند ذکر می‌کند، فهرست وار از این قرار است:  
 «مردم آن ولایت از اکابروادنی سوای پادشاه و از ذکور  
 و اثاث... بهمین لنگی که ساتر عورت ایشان است ساخته  
 مانند سرو آزاد، تن به عریانی داده از منت لباس آزادند و  
 پوشش بهار و خزان ایشان یکی است... و در خلع منت  
 نعلین ثابت قدم و برهنه پابند.» (ص ۵۰)  
 «این پادشاه بنا برآنکه از طفولیت الی حال با مردم  
 ایران، بزرگ شده و از اطعمه و اغذیه ایشان متلذذ شده  
 گاهی تکلف طبع و فرق عادت کرده از این اطعمه میل  
 می‌کند و از این جهت طبایخ مسلمان از مردم هندوستان  
 طلبیده ملازم کرده که به جهت اوطبخ می‌کند.» (ص ۶۵)  
 «در حین جدال، جنگ به صرفه کرده نزاع را منحصر  
 به فریب یکدیگر قرار داده در فکر کشتن و قتل یکدیگر  
 نمی‌باشند چنانچه اگر سرداری سختی کرده و جمعی را به  
 قتل رساند باعث خونریزی خویش شده» (ص ۸۸). مردم  
 آن ولایت بنا بر آنکه پادشاهان و پادشاهزادگان خود را نیز

## این کتاب را باید اولین سفارتنامه فارسی بشمار آورد و تصور نمی‌رود قبل از آن، اثری به زبان فارسی در شرح ماموریت سفرای اعزامی ایران به سایر کشورها در دست داشته باشیم

### اقتصاد سیام:

محمدریغ بخشی از سفرنامه خود را تحت عنوان «تفصیل مداخل سلطان سیام» به اقتصاد و نحوه معیشت مردم سیام اختصاص داده و می‌نویسد: «از کشت و زرع بجز برنج که اغلب خوراک مردم آن دیار است زراعتی دیگر در آن ولایت کمتر است و دیگر محصولی به غیر بساتین و باغات چیزی حاصل سرکار او (پادشاه) نمی‌شود (ص ۱۴۶)». در آن دیار بغیر از برنج چیزی که اغلب خوراک مردم آن جا است کشت و زرع نمی‌کنند و برخلاف آدم از گندم گریزانند و دانه گندم روزی عنقاقت» (ص ۳۷).

شرحی که مولف سفینه در مورد «پیگو» (برمه) میدهد نیز جالب است از جمله می‌نویسد: «... این شهر در تحت تصرف پیران ویسه بوده است و چاهی که بیجن (بیژن) در آن محبوس بوده آنجا است... سکنه آنجا اکثر سیامی بوده (ولی) پادشاه ایشان عباسی است و دور نیست که این جماعت از نسل آل برمک باشند... که جمعی از ایشان گریزان شده بطرف خطا رفته مسکن نموده باشند» (۹۸-۱۹۷).

### بازگشت هیات:

همانطور که دیدیم هیات اعزامی ایران در تمام این مدت در شهر «لوو» (لپ بوری فعلی) که اقامتگاه بیلاقی پادشاه سیام بوده است اقامت داشت تا اینکه در پایان تابستان شاه از «لوو» به شهر «آبودیا» رفت و این بندگان را بعد از چند روز طلبید و در شهر چند دست خانه... به جهت این بندگان تعیین و جمع کثیری از سیام و مردم ایران را به خدمت مامور کرده بود. بعد از چند روز از ورود، حاجی حسنعلی آمد که موسم حرکت رسیده در باب رفتن و ماندن اختیار با شما است.» (ص ۷۳).

محمد ربیع تحت عنوان «تفصیل شفقت شاه» هدایای خداحافظی پادشاه سیام به هیات ایرانی را جمعاً ۵۳ کاتی نقد و معادل ۲۹ کاتی پارچه کار هند و چین ذکر و سهم ابراهیم بیگ را ۲۹ توپ پارچه. سهم خود را ۲۷ توپ پارچه ذکر کرد و اضافه می‌کند: «به جماعت سیام که حاصل این هدیه عظمی بودند بقدر چهل تومان نقد و جنس بعنوان تکلف داده شد.» (ص ۷۳). ابراهیم بیگ نیز در موقع بازگشت «چند سر اسب سواری که همراه برده بودند و بار برگرداندن و آوردن آنها بکشتی متعذر بود به سرکاران رفیع مقدار پیشکش (می‌کند)... و از قرار راسی نقداً و جنساً ده دوازده تومان عوض دادند» (ص ۸۲) و شاه به ابراهیم بیگ گفت «چون به ایران رسید اخلاص و یک جهتی مرا بعرض (شاه) رسانید و چنان کنید که شفقت ولینعمت عالمیان شاه ایران درباره من افزون شود.

در روز رفتن، نامه پادشاه سیام را در صندوقچه‌ای قرار داده و به ابراهیم بیگ و محمد ربیع تحویل دادند و هیات اعزامی روز ۷ ژانویه ۱۶۸۷ پس از یکسال و سه ماه اقامت در سیام با یک کشتی تجاری، شهر آیوتایا را به مقصد ایران ترک کرد.

### مسیر بازگشت:

بازگشت هیات اعزامی به کشور حدود یکسال و پنج‌ماه طول کشیده است. مشکل اول آنها پیدا کردن کشتی برای بازگشت بود. زیرا فالکن یا بقول محمد ربیع «فرنگی وزیر... به عنف کشتی مردم و اموال گرفته تاراج می‌نمودند و متصدی قتل عبادالله میگشتند و کشتی احدی... وارد آن نمی‌شد.» آخر الامر به یک کشتی تجاری هندی که عازم شهر سورت هند بوده متوسل می‌شوند و مسیری متفاوت با مسیر رفت انتخاب میشود. هیات اعزامی از طریق خلیج سیام و با مشقت فراوان (بعلت سوراخ شدن کشتی) ابتدا خود را به پطانی که امروزه از نواحی مسلمان نشین و معروف جنوب تایلند است رسانیده‌اند. شرح محمد ربیع در مورد این ناحیه در جای خود جالب است:

«... بعد از محنت بسیار به پطانی که در یک سمت شهر ناو واقع است و در عین خوشی و خوبی و ارزانی و معموری است (رسیدیم) و اکثر میوه‌های آن ولایت در آنجا یافت می‌شود و کافور و قلع و عود و صندل و بتم به هم میرسند... والی آنجا زنی است و رعایای آنجا مسلمان و به مذهب شافعی‌اند و سابقاً به اعتبار تدبیر آقامحمد وزیر و پادشاه سیام و نامردی پادشاه آنجا جمعی را بی خبر فرستاده آن ملک را تاخت کرده بودند و بعد از آن صلح کرده‌اند و هر سال چند مثقال طلا را به شکل گلی ساخته دماغ پادشاه سیام را از رایحه تاج گذاری معطر به آن میساختند.» (ص ۲۱۶)

بهرحال همانگونه که در مقدمه گفته شد هیات مذکور پس از عزیمت از پطانی مدت سه ماه در ناحیه بندر مالاکا سرگردان شده و سرانجام به بندر کوچین (از بندر مهم جنوب غربی هند) رسیده و در آنجا بعلت خرابی کشتی و نبودن موسم باد هشت ماه لنگر انداخته و پس از عزیمت از آنجا با دزدان دریایی مواجه شده و سپس کشتی آنها توسط انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر سورت (واقع در جنوب شرقی گجرات) متوقف می‌شود. این هیات سپس عازم بندر مومبای می‌شود که محمدربیغ آن را جزیره پنداشته و در مورد وضعیت آن می‌نویسد:

«... این بندگان بنابر عدم جهاز (نبودن کشتی) تا سه ماه و نیم در آن جزیره که در نهایت بدآب و هوایی و کثافت و گرانی (بوده) و سکنه آنجا اطفال خود را از قحطی به دو سه هزار دینار می‌فروشدن توقف نمودند... این جزیره خراب است و الحق در نهایت خرابی و گرانی است.» (ص ۲۲۸). پس از حرکت از بندر مومبای هیات مذکور با گروه دیگری از دزدان دریایی سنگانی و وراول مواجه می‌شوند و پس از برخوردی طولانی با آنها در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۶۸۸ یعنی اندکی قبل از مرگ «نارای» پادشاه سیام به بندرعباس میرسند.

### پانویس:

در مقاله حاضر، به دلیل عدم دسترسی مولف به چاپ دوم، چاپ اول کتاب مورد استفاده قرار گرفته است.

«و جمع کثیری دست از کار کشیده بنابر آنکه هر که رویی شود از رعیتی معاف است و رعیتی نکرده به بتخانه‌ها رفته ساکن شده بودند (و پادشاه) مقرر کرده که هر که به بتخانه رود باید تا چند سال تحصیل کند تا از رعیتی معاف باشد... والا اگر منظورش آسایش و تن‌پروری است او را بحال خود نگذاشته به جبر آورده برعیتی باز داشته... و وجوهات دیوانی را از او می‌گیرند» (ص ۱۱۷).

### آداب و رسوم:

«و فیما بین این طایفه بسیار قبیح است که احدی از دعوی عاجز آید... و خود و زن و اطفال را می‌فروشدند و رهن کرده خرج دعوی می‌کنند... و بسا دعاوی روی داده که از زمان آباء و اجداد این پادشاه تا حال مشخص نشده و بهر چند سال یک مرتبه در آن تجدید تحریر دعوی می‌کنند... و آقا محمد (استرآبادی) چنان قرار داده بود که هر طایفه، قاضی و مفتی از خود داشته باشد و به مذهب و کیش خود با ایشان سرکنند.» (ص ۲۲ - ۱۲۱).

«در آن ولایت حمای نیست مرد و زن هر روز دو مرتبه به کنار این آب (رودخانه) آمده بدن را می‌شویند و هرگز در مدت عمر سر به زیر آب نمی‌برند و آن کار را گناه عظیم می‌دانند.» (۱۲۴ - ۱۲۳)

«(در هنگام عزاداری) فریاد و فغان و گریه و اضطرابی ندارند و در نهایت خوشدلی و خرمی میباشند و ساز و چنگ آورده می‌نوازند و همه روزه بدین منوال بقدر احوال خیرات می‌کنند تا آنقدر که مقدور می‌شود و بزودی میت را برنمیدارند به سبب اینکه آنرا باعث خفت و سرزنش و ناتوانی خویش میدانند... و شبها آتش افروخته و آتش بازی کرده و ساز و چنگ نواخته و به روئیان خیرات می‌دهند.» (ص ۱۲۴ - ۲۵).

«(در هنگام ازواج) عقد و نکاح و حلال و حرامی نمی‌باشد و از جمله چیزی که فیما بین این طایفه... شیوع دارد عقد محرمات است مانند تزویج والد، صبیبه را و همسیره زاده را و هیچیک اینقدر (در تزویج محارم) اصرار ندارند که پادشاهان آنجا. چنانچه اعتقاد ایشان آنست که بر ما واجب عینی است... و این پادشاه که عقل این طایفه است از همسیره خود صبیبه دارد... بعد از گفتگوی والدین زفاف مجدد رو می‌دهند... و آن دختر به جهت اینکه حلال شود فریاد و فغان کنان می‌رود... و جهاز دختران آنجا همین عریانی و سرو ساز ایشان بی‌سامانی است و به درستی صورت اکتفا کرده دست از معنی باز داشته‌اند» (ص ۲۷ - ۱۲۶)

«و بنابر آنکه آدم آن ولایت کم و کار بسیار است خود فرصت تحصیل معاش ندارند و متعارف است که زنان در بازارها بدون پرده و حجابی به خرید و فروخت مشغولند و به ناوها سوار و از شهر به دهات تردد کرده تحصیل معاش می‌کنند و اهل صنایع سابقاً در مملکت ایشان مطلقاً نبوده چند وقت است که از اطراف و جوانب جمعی رفته و بعضی ضروریات می‌سازند.» (ص ۱۳۵)